

## ستایش: به نام کردگار

۱- به نام کردگار هفت افلاک / که پیدا کرد آدم از کفی خاک

**قلمرو زبانی:** کردگار: آفریننده / افلاک: ج فلک: آسمان ها / پیدا کردن: پدید آوردن / کف: به اندازه سطح داخلی دست / **قلمرو ادبی:** قالب: مثنوی / کف: مجاز از اندک / واج آرای: ک / تلمیح: به آفرینش انسان از خاک / هفت افلاک: مجاز از همه جهان / **معنی:** به نام آفریننده هفت آسمان که آدم را از خاک اندکی پدید آورد.

۲- الهی فضل خود را یار ما کن / ز رحمت یک نظر در کار ما کن

**قلمرو زبانی:** الهی: خدایا، خدای من / فضل: لطف، توجه، رحمت، احسان که از خداوند می رسد. / رحمت: مهربانی و بخشاینده / نظر: نگاه / **قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: یار و کار / تناسب: فضل و رحمت / نظر در کار کسی کردن: کنایه از توجه کردن و عنایت به او. / واج آرای: «ا»  
**معنی:** خدایا، بخششت را همراه ما کن و از روی مهر و رحمتت به ما توجه و عنایت کن.

**مفهوم:** درخواست یاری

۳- تویی رزاق هر پیدا و پنهان / تویی فلاق هر نادان

**قلمرو زبانی:** رزاق: روزی دهنده / خلاق: آفریدگار، خداوند / **قلمرو ادبی:** تویی: واژه آرای / تضاد: پیدا و پنهان، نادان و نادان / تناسب: رزاق، خلاق / ترصیع (رشته انسانی).  
**معنی:** تو روزی دهنده همه هستی هستی. تو آفریدگار همه موجودات هستی.

۴- زهی گویا ز تو کام و زبانم / تویی هم آشکارا هم نهانم

**قلمرو زبانی:** زهی: هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته می شود. خوشا، آفرین، شگفتا / کام: سقف دهان / **قلمرو ادبی:** کام: دهان / تناسب: گویا، کام و زبان / تضاد: آشکارا و نهان / واج آرای: «م»  
**معنی:** خوشا به حال من به اینکه دهان و زبانم به نام تو گویاست. تو همه چیز من هستی.

۵- چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت پرده برداری ز (فسار)

**قلمرو زبانی:** چو: هنگامی که / آمدن: شدن / پدیدار: آشکار / حقیقت: به راستی، به درستی، حقیقتاً / رخسار: چهره / **قلمرو ادبی:** پرده از رخسار برداشتن: کنایه از آشکار شدن / تضاد: پدیدار و پرده  
**معنی:** هنگامی که در وقت بهار آشکار شوی، به راستی که زیبایی‌های چهره ات را آشکار می کنی.

۶- فروغ رویت اندازی سوی فاک / عجایب نقشها سازی سوی فاک

**قلمرو زبانی:** فروغ: روشنایی، پرتو / عجایب: ج عجیب؛ چیزهای شگفت انگیز و عجیب / نقش: نقاشی / **قلمرو ادبی:** روی، سوی: جناس ناهمسان / خاک: مجاز از زمین / نقش: استعاره از گل‌ها و گیاهان.

**معنی:** روشنایی رخسارت را به زمین می‌تابانی و زمین را با گلها و گیاهان شگفت انگیز و زیبا می‌رویانی

۷- گل از شوق تو خندان در بهارست / از آتش رنگهای بی‌شمارست

**قلمرو زبانی:** از آن: به این خاطر / «ش» در از آتش به «گل» بازمی‌گردد (جهش ضمیر) / **قلمرو ادبی:** تشخیص: گل / تناسب: گل، بهار، رنگ؛ شوق، خندان / خندان شدن گل: شکفتن گل / حسن تعلیل (گل رنگهای گوناگون دارد زیرا از شوق تو خندان است).

**معنی:** گل از عشق تو در بهار شکوفه می‌کند و می‌شکفتد؛ برای همین خاطر رنگارنگ است.

**مفهوم:** عشق جانداران به خدا

۸- هر آن وصفی که گویم بیش از آنی / یقین دانم که بی‌شک جانِ جانی

**قلمرو زبانی:** یقین: یقیناً، بی‌گمان / جانِ جان: گوهره و اصل / **قلمرو ادبی:** آن و جان: جناس ناهمسان / تکرار: جان، آن / واج آرای «ن».

**معنی:** هر گونه تو را توصیف کنم، شایستگی تو بیش از آن است. مطمئنم که تو جان و گوهره همه هستی هستی (بسیار ارجمندی).

**مفهوم:** توصیف ناپذیری خداوند

۹- نمی‌دانم نمی‌دانم الهی / تو دانی و تو دانی آنچه فواهی

**قلمرو ادبی:** تکرار: نمی‌دانم، تو دانی / تضاد: نمی‌دانم، دانی / واج آرای: «ن»، «ی» / عطار: داروفروش

**مفهوم:** اقرار به نادانی

الهی نامه: عطار نیشابوری

۱- گشت یکی پنشمه ز سنگی جدا / غلغله زن، پهره نما، تیز پا

**قلمرو زبانی:** گشت: شد / غلغله زن: شور و غوغاکنان / تیزپا: تندرو، تیزرو / **قلمرو ادبی:** قالب: مثنوی / جانبخشی در همه بیت های این داستان / چهره نما: کنایه از زیبا و مغرور

**معنی:** چشمه ای از سنگی جدا شد درحالی که شور و غوغا و خودنمایی می کرد و به سرعت روان می شد.

۲- گه به دهان برزده کف چون صدف / گاه چه تیری که رود بر هدف

**قلمرو زبانی:** گه، گاه: زمانی / چون، چو: مانند / **قلمرو ادبی:** چون صدف: تشبیه / چو تیری: تشبیه / هدف، صدف: جناس ناهمسان

**معنی:** چشمه گاهی مانند گوشماهی کف به دهان داشت و گاهی مانند تیر به سوی هدف می رفت.

۳- گفـت: درین معرکه یکتا منم / تاج سر گلبن و صـمرا منم

**قلمرو زبانی:** معرکه: میدان جنگ، جای نبرد / یکتا: بی همتا / گلبن: بوته یا درخت گل، به ویژه بوته گل سرخ / **قلمرو ادبی:** منم تاج سر: تشبیه

**معنی:** چشمه گفت در این میدان جنگ من بی همتا هستم و به تاج سر گل و صحرا شبیه هستم

۴- چون بدوهم، سبزه در آغوش من / بوسه زند بر سر و بر دوش من

**قلمرو زبانی:** آغوش: بغل / دوش: شانه / **قلمرو ادبی:** سبزه در آغوش من: جانبخشی / بوسه زند: کنایه از احترام و بزرگداشت / آغوش، سر، دوش: تناسب

**معنی:** هنگامی که جاری می شوم، سبزه مرا در آغوش می گیرد و بر سر و دوش من بوسه می زند.

۵- چون بگشایم ز سر مو، شکن / ماه ببیند رخ فـود را به من

**قلمرو زبانی:** چون: هنگامی که / بگشایم: باز کنم / شکن: پیچ و خم زلف / **قلمرو ادبی:** چشمه: جانبخشی / رخ ماه: جانبخشی / سر، مو، رخ: تناسب / شکن از سر موی گشادن: کنایه از گشودن پیچ و شکنج زلف و نمایان کردن رخسار، صاف و آرام شدن **معنی:** هنگامی که پیچ و تاب سر و موی خودم را باز می کنم (آب ساکن و بی موج می شود)، ماه چهره خودش را در من می بیند.

۶- قطره باران، که در افتد به خاک / زو بدمد بس گهر تابناک

**قلمرو زبانی:** درافتد: بیفتد / زو: از او / دمیدن: جوانه زدن، رویدن، بالیدن / بس: بسیار / گهر: گوهر، جواهر / تابناک: تابنده، درخشان / **قلمرو ادبی:** خاک: مجاز از زمین / گوهر: استعاره از گیاهان و گل ها

**معنی:** قطره باران هنگامی که بر روی خاک می افتد، گل و گیاهان درخشان از زمین می رویند.

۷- در بر من ره پوه به پایان برد / از فـجلی سر به گریبان برد

**قلمرو زبانی:** بر: آغوش / چو: هنگامی که / خجل: شرمنده / گریبان: یقه / **قلمرو ادبی:** جانبخشی برای باران / بر، سر؛ در، سر: جناس ناهمسان / سر به گریبان بردن: کنایه از شرمندگی و گوشه گیری / بر، سر، گریبان: تناسب / بر، برد؛ در، بر: جناس ناهمسان / واج آرای

**معنی:** هنگامی که باران به من می‌رسد از شرمندگی خود را پنهان می‌کند.

۸- ابر، ز من حامل سرمایه شد / باغ، ز من صاحب پیرایه شد

**قلمرو زبانی:** حامل: دارنده / صاحب پیرایه: دارای زیور / **قلمرو ادبی:** سرمایه: استعاره از آب / ابر، باغ: جانبخشی / پیرایه: استعاره از گیاهان /

**معنی:** ابر به خاطر من سرمایه دارد و آب از آن من است و باغ به خاطر من صاحب گل و گیاه شده است.

۹- گل، به همه رنگ و برزندگی / می‌کند از پرتو من زندگی

**قلمرو زبانی:** به: با / برزندگی: شایستگی، لیاقت / پرتو: اشعه / **قلمرو ادبی:** پرتو: استعاره از وجود / واج آرای «ن»، «گ»

**معنی:** گل با همه زیبایی و رنگارنگیش به خاطر وجود من می‌زید.

۱۰- در بن این پرده نیلوفری / کیست کند با چه منی همسری؟

**قلمرو زبانی:** بن: ته، درون / نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاجوردی است. / همسری: همترازی / **قلمرو ادبی:** پرده نیلوفری: استعاره از آسمان آبی / پرسش انکاری

**معنی:** در درون این آسمان آبی هیچ کس همتراز و همپایه من نیست.

۱۱- زین نمط آن مست شده از غرور / رفت و ز میدا چه کمی گشت دور

**قلمرو زبانی:** نمط: روش، طریقه / زین نمط: بدین ترتیب / مبدأ: آغازگاه / موقوف المعانی / غرور: خودبینی / **قلمرو ادبی:** مست شده از غرور: استعاره، غرور مانند می‌او را مست کرده بود.

**معنی:** هنگامی که با همین روش آن چشمه خودبین رفت و از سرچشمه خود کمی دور شد،

۱۲- دید یکی بمر فـروشنده‌ای / سهمگنی، نادره جوشنده‌ای

**قلمرو زبانی:** بحر: دریا (بهر: بهره، نصیب، برای) / خروشنده: فریادزننده / سهمگن: سهمگین، ترسناک / نادره: بی همتا، سنگفت آور / جوشنده: پرموج / **قلمرو ادبی:** جانبخشی

**معنی:** دریای خروشان و پر سرو صدایی را دید. دریایی که ترسناک و کمیاب و پرموج بود.

۱۳- نعره بر آورده، فلک کرده کر / دیده سپیه کرده، تنده زهره در

**قلمرو زبانی:** نعره بر آوردن: فریاد زدن / فلک: آسمان، چرخ / دیده: چشم / زهره در: زهره درنده، ترساننده / دریدن: شکافتن / **قلمرو ادبی:** دیده سپیه کردن: کنایه از خشمگین شدن، حالت عصبانیت به خود گرفتن / کر، در: جناس / فلک را کر کرده: جانبخشی / زهره در شدن: کنایه از ایجاد وحشت کردن، سبب ترس شدن، هراس انگیز.

**معنی:** دریا در حال فریاد زدن بود و گوش آسمان را کر کرده بود. نگاهی خشم آلود داشت و همه را ترسانده بود.

۱۴- راست به مانند یکی زلزله / داده تنش بر تن شامل یله

**قلمرو زبانی:** راست: دقیق / یله: رها، آزاد / یله دادن تن: لمیدن، تکیه دادن به چیزی به نحوی که بدن در حال استراحت کامل قرار گیرد. / **قلمرو ادبی:** مانند: ادات تشبیه / تن ساحل: جانبخشی

**معنی:** دریا دقیقا مانند زلزله تنش را به تن ساحل چسبانده و خودش را رها کرده بود.

۱۵- پنشمه کوچک چه به آنجا رسید / وان همه هنگامه دریا بدید،

**قلمرو زبانی:** چو: هنگامی که / وان: و آن / هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی / **قلمرو ادبی:** موقوف المعانی / هنگامه دریا: جانبخشی / دریا: نماد افراد دریا دل، که طبع و منشی بلند دارند؛ شکوه مند و آرام اند.

**معنی:** چشمه کوچک هنگامی که به آنجا رسید و داد و فریاد دریا را دید،

۱۶- خواست کزان ورطه قدم درکشد / فویشتن از حادثه برتر کشد

**قلمرو زبانی:** کزان: که از آن / ورطه: گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری / قدم: گام / درکشیدن: عقب کشیدن / حادثه: پیشامد / برتر کشد: کنار بکشد / **قلمرو ادبی:** جانبخشی

**معنی:** خواست که از آن جای نابودی عقب نشینی کند و خودش را از آن رویداد بد برهاند.

۱۷- لیک پنان فیره و فاموش ماند / کز همه شیرین سفنی گوش ماند

**قلمرو زبانی:** لیک: ولی / خاموش: ساکت / خیره: سرگشته، حیران، فرومانده / کز: که از / گوش ماند: گوش شد / **قلمرو ادبی:** شیرین سخنی: حس آمیزی، کنایه از خوش سخنی، گوش: مجاز از شنیدن

**معنی:** اما آنچنان حیران شکوه دریا شد که از خوش زبانی افتاد و فقط گوش به دریا داد.

نیمایوشیج (علی اسفندیاری)

**قلمرو زبانی:**

۱- معنای واژه های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.

در بن این پرده نیلوفری / کیست کند با چو منی همسری؟ / «همسری» در متن: همترازی، برابری / «همسری» امروزه: همسر بودن

راست به مانند یکی زلزله / داده تنش بر تن ساحل، یله / «راست» در متن: دقیق / «راست» امروزه: مستقیم، مقابل دروغ

۲- بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.

«گشت یکی پیشمه ز سنگی جدا / غلغله زن، پهره نما، تیزپا» = یکی چشمه غلغله زن، چهره نما، تیزپا از سنگی جدا گشت.

**قلمرو ادبی:**

۱- هر یک از بیت های زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

پهون بگشایم ز سر مو، شکن / ماه ببیند رخ فود را به من

**قلمرو ادبی:** چشمه: جانبخشی / رخ ماه: جانبخشی / سر، مو، رخ: تناسب / شکن از مو گشودن: کنایه از صاف و آرام شدن / تشبیه: آب چشمه مانند آینه است

گه به دهان، بر زده کف، پهون صدف / گاه چو تیری که رود بر هدف

**قلمرو ادبی:** چون صدف: تشبیه / چو تیری: تشبیه / هدف، صدف: جناس ناهمسان

۲- با توجه به شعر نیما، «پیشمه» نماد چه کسانی است؟ - چشمه نماد انسان های خودبین و خودشیفته است.

۳- آمیختن دو یا چند مس و یا یک مس با پدیده ای ذهنی (انتزاعی)، در کلام را «مس آمیزی» می گویند.

نمونه: «مرف هایم مثل یک تکه چمن روشن بود.»

در این نمونه، سپهری از «روشن بودن مرف» سخن گفته است. «روشن بودن» امری دیدنی و «مرف»، شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو مس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.

مس: بساوایی (لامسه)، شنوایی، بویایی، پشایی، بینایی

■ نمونه ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید. - کز همه شیرین سخنی گوش ماند.

۴- هر واژه امکان دارد در معنای محیقی و یا معنای غیر محیقی به کار رود. به معنای محیقی واژه، «محیقت» و به معنای غیر محیقی آن، «مجاز» می گویند. «محیقت»، اولین و رایج ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن می رسد. «مجاز»، به کار رفتن واژه ای است در معنی غیر محیقی؛ به شرط آنکه میان معنای محیقی و معنای غیر محیقی واژه، ارتباط و پیوندی برقرار باشد؛ مثال:

پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار / تا نباشد در پس دیوار، گوش (سعدی)

همان طور که می دانید، «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، «مقیقت» است و نمی تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در این بیت به مفهوم مجازی «گوش»، یعنی «انسان سفن چین» تأکید دارد.

اکنون به دو بیت زیر توجه نمایید:

ما را سرِ باغ و بوستان نیست / هر جا که تویی تفرّج آن جاست (سعدی)

عالم از شور و شر عشق فبر هیچ نداشت / فتنه انگیز جهان نرگس جادوی تو بود (مافا)

در بیت اول، واژه «سر» در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» به کار رفته است. «سر» ممل و جایگاه «اندیشه» است.

در بیت دوم، مقصود شاعر از واژه «نرگس»، معنایی غیر حقیقی، یعنی «پیشم» است. آنچه که «گل نرگس» و «پیشم» را به هم می پیوندد و اجازه می دهد تا یکی به جای دیگری به کار رود، «شباهت» میان آن دو است.

در شعر این درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

فروغ رویت اندازی سوی خاک؛ خاک: مجاز از زمین / قطره باران، که در افتد به خاک؛ خاک: مجاز از زمین /

#### قلمرو فکری:

۱- پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «پیشمه» ایجاد شد؟ - او فهمید که فرد بزرگ و بی همتایی نیست و بسیاری از پدیده ها بس بسیار از او شکوه مند ترند.

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده کر / دیده سیه کرده، شده زهره در»

معنی: دریا در حال فریاد زدن بود و گوش آسمان را کر کرده بود. نگاهی خشم آلود داشت و همه را ترسانده بود.

۳- سروده زیر از سعدی است، ممتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

۱- یکی قطره باران ز ابری پکید / فجل شد چه پهنای دریا بدید

قلمرو زبانی: یکی قطره: قطره ای / خجل: شرمنده / چو: هنگامی که / پهنا: عرض / قلمرو ادبی: جانبخشی / واج آرایه «د»

معنی: قطره بارانی روزی از ابری فروفتاد. او هنگامی که شکوه و بزرگی دریا را دید خجالت کشید.

مفهوم: شرمندگی قطره از بزرگی دریا

۲- که جایی که دریاست من کیستم؟ / گر او هست ممّا که من نیستم

قلمرو زبانی: گر: اگر / حقا: حقیقتا / قلمرو ادبی: کیستم، نیستم: جناس ناهمسان / واج آرایه «س»، «ت»

معنی: جایی که دریا هست من ارزشی ندارم، اگر او هست، براستی که من نباید باشم

شرح کامل فارسی دهم - دکترالیاس پور  
مفهوم: کوچک دیدن چشمه خودش را

۳- چه خود را به چشم مقاربت بدید / صدف در کنارش به جان پرورید

قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / حقارت: خواری / صدف: گوش ماهی / پرورید: پرورش داد / قلمرو ادبی: جانبخشی / صدف پروردن: کنایه از به چیز ارزشمندی رسیدن

معنی: هنگامی که قطره خودش را خوار و کوچک دید، به بزرگی و شکوه مندی دست یافت.

مفهوم: فروتنی قطره را به کمال رساند

۴- بلندی از آن یافت کاه پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد

قلمرو زبانی: از آن: به این خاطر / کاه: که او / کوفت: کوبید / قلمرو ادبی: جانبخشی / جناس: پست، هست / در نیستی: اضافه استعاری / کوبیدن در: کنایه از سراغ چیزی رفتن

معنی: قطره به کمال رسید زیرا فروتن و پست شد. سراغ نیستی و فنا رفت تا به هستی جاویدان رسید.

مفهوم: فروتنی سبب بزرگی قطره شد

۴- دوست دارید جای کدام یک از شفافیت های شعر نیما (پشمنه، دریا) باشید؟ - به دلخواه خودتان

گنج حکمت: پیرایه فرد

◉ در آبگیری سه ماهی بود: دو ماه، یکی عاجز.

قلمرو زبانی: آبگیر: برکه، استخر / حازم: محتاط / عاجز: ناتوان

معنی: در برکه ای سه تا ماهی زندگی می کردند: دو تا محتاط و یکی ناتوان.

◉ از قضا، روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد نهادند که دام بیارند و هر سه را بگیرند.

قلمرو زبانی: از قضا: اتفاقاً(هم آوا؛ غذا: خوراک، غزا: جنگ) / میعاد: وعده، قرار / میعاد نهادن: قرار گذاشتن / دام: تله، تور

معنی: اتفاقاً روزی دو صیاد از آنجا می گذشتند و با یکدیگر قرار گذاشتند که دام بیارند و هر سه ماهی را صید کنند.

◉ ماهیان این سفن بشنودند؛ آنکه مزه زیادت داشت و بارها دست برد زمانه جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد.

قلمرو زبانی: بشنودند: شنیدند / حزم: دوراندیشی / زیادت: زیادی، افزونی / دست برد: هجوم و حمله / دست برد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن / زمانه: روزگار / جافی: ستمگر، ظالم / سبک: سریع، به تند / قلمرو ادبی: زمانه جافی: جانبخشی /

روی به کار آوردن: کنایه از اقدام کردن

معنی: ماهی ها این سخنان را شنیدند؛ آن ماهی که خیلی محتاط بود و بارها هجوم زمانه ستمگر را دیده بود، سریع اقدامی نکرد.

◉ و از آن جانب که آب درمی آمد، برفور بیرون رفت. در این میان، صیادان برسیدند و هر دو جانب آبگیر محکم بیستند.

قلمرو زبانی: جانب: سو / در آمدن: داخل شدن / برفور: فوراً، بی درنگ / در این میان: در این اثنا



**معنی:** و از آن سو که آب داخل می شد، فوراً بیرون رفت. در همین میان، ماهی گیران رسیدند و هر دو طرف آبگیر را محکم بستند.

❑ دیگری هم که از پیرایه فرد و ذخیرت تجربت بی بهره نبود، با خود گفت: «غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت میل است.»

**قلمرو زبانی:** پیرایه: زیور و زینت / ذخیرت: ذخیره، پس انداز، اندوخته / تجربت: تجربه / بهره: نصیب / غفلت: نادانی / فرجام: پایان / غافل: نادان / حیل: حيله، چاره گری / **قلمرو ادبی:** پیرایه خرد: اضافه تشبیهی / ذخیرت تجربت: اضافه تشبیهی /

**معنی:** ماهی دوم هم که از خرد و تجربه بهره ای داشت به خودش گفت: نادانی کردم و پایان کار انسان نادان گرفتاری و مرگ است. الان زمان چاره اندیشی و حيله است.

❑ هر چند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تأثیر صواب نبیند.

**قلمرو زبانی:** تدبیر: چاره اندیشی، اندیشیدن برای یافتن راه کار / بلا: گرفتاری / منافع: م منفعت / نومید: ناامید / دفع: دور کردن / مکاید: ج مکیدت، مکرها، حيله ها / تأخیر: واپس افکندن، عقب افکندن / صواب: درست (ثواب: پاداش)

**معنی:** اگرچه چاره اندیشی در هنگام بلا فایده زیادی ندارد؛ با این همه دانا هیچگاه از سود دانش ناامید نمی شود و در بی اثر کردن حيله دشمن تأخیر نمی کند.

❑ وقت ثبات مردان و روز فکر فرامندان است. پس فویشتن مرده کرد و بر روی آب می رفت.

**قلمرو زبانی:** ثبات: پایداری / مرده کرد: به مردن زدن

**معنی:** زمان پایداری مردان و روز اندیشیدن فرامندان است. پس من خودم را به مردن می زنم و بر روی آب شناور می گردم.

❑ صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بیندافت. به میل فویشتن در جوی افکند و جان به سلامت برد.

**قلمرو زبانی:** صورت شد: به نظر آمدن، تصوّر شدن / حیل: ترفند / **قلمرو ادبی:** جان به سلامت برد: کنایه از زنده ماندن

**معنی:** ماهی گیر ماهی دوم را برداشت و زمانی که به نظر آمد ماهی مرده است آن را دور انداخت. ماهی هم با تلاش خودش را به نهر انداخت و زنده ماند.

❑ و آنکه غفلت بر اموال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، میران و سرگردان و مدهوش و پای کشتان، چپ و راست می رفت و در فراز و نشیب می دوید تا گرفتار شد.

**قلمرو زبانی:** غالب: چیره (قالب: کالبد) / عجز: ناتوانی / افعال: م فعل / مدهوش: سرگردان / فراز: بالا / نشیب: پایین / **قلمرو ادبی:** پای کشتان: کنایه از «بنا ناتوانی» / چپ و راست: فراز و نشیب: تضاد

**معنی:** ماهی سوم که نادان بود و ناتوانی در کارهای او نمایان بود سرگشته و سرگردان شد و با ناتوانی به این طرف و آن طرف می رفت تا اینکه صید شد.